

روزنامه شهروند

فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر
سرپرست: عبدالرسول وصال
سرمدیور: کسری نوری

نشانی: تهران، فلکه دو صد و پنجاهم، ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح
کوچه شهید طهرانیان، شماره ۲۴
گنجینه: ۱۳۸۳۷۶۱۷
فکس: ۴۴۹۶۱۰
تلفن: ۰۲۱-۴۴۵۶۱۰۰
چاپ: جام جم

۲۰

اوقات شرعی:
[ادنا صبح: ۵:۳۳ تا آفتاب: ۱۰:۱۲] - [۰۷:۱۰]
[ادنا ظهر: ۱۱:۵۶ تا غروب آفتاب: ۱۶:۵۰] - [ادنا مغرب: ۱۷:۱۰ تا ۱۸:۱۰]

داستانک‌های عاشقانه

پرواز

زوان میهن رفتی رفتی فرشته‌های تو که گروه نجات و امداد افاتان را بشناسد، هیچوقت فکر کردی که باید روزی از او جدا شوی. من به نامت، به حق افاتان عادت کرده بودم و او هم تا حد بسیار زیادی در وابستگی من به خودش سرگرد بود. افاتان در هنگام عملیات نجات جسی در یک آدم تریز می کرد که همه بچه‌های گروه را روی هوا می‌سزد و به آنها پل و بر می‌سازد. برای همین وقتی بر یک نقطه ای به دستم دادم و حکم زدند که باید پای ثابت گروه نجات گروه جبران باشم، دستم لرزید و نفسی خرابش را کشیدم. چندین بار در طول یک کرم تمه مثل مندی بی یابی می کرد و فکر می کردم چیزی در طول دم باره شده و تمام جرمم را با او برده است. برای من باره دنیا ساخت بود که افاتان جاشم، افاتان گروه هبشم می گفت: امدادگرها از بیرون نمی بیفتند پس میسب، اما از درون گاهی اوقات مثل یک جاس می بود، از او شگفتی من در قسمت زمانی که سوار ماشین شده تا برای همیشه گروه افاتان را ترک کنم. آخر اطلالت نابوردم و پس از این حرف‌هایم بر از اشک شده، وقتی همه که به گردن جبران رسیده، این حرف‌هایم می شنیدم. جسم شسته حال و روز جوانی بود که به خاطر افاتان پذیرش جاش شده است، اسان اینجا به جای شیطنت، این نوجوان باید جان خودش را فک در دستش بگیرد تا جان مردم را نجات دهد. چند روزی در گردن جبران بودم که نتخستین مامورینم میخارده، یک ماشین سواری در یک دره بزرگ در سقوط کرده بود و بین چند فرخ خت برقی افتاده بود.

وقتی گروه افاتان آمدند که برای نجات جک تمه کنند، تصویر صورت پرسدند، این حرف‌هایم بود و سر می‌سازد. همه می‌گفتند که تصویر صورت افاتان در مراسم امداد و پذیرش جاش شده است، اسان اینجا به جای شیطنت، این نوجوان باید جان خودش را فک در دستش بگیرد تا جان مردم را نجات دهد. چند روزی در گردن جبران بودم که نتخستین مامورینم میخارده، یک ماشین سواری در یک دره بزرگ در سقوط کرده بود و بین چند فرخ خت برقی افتاده بود.

وقتی گروه افاتان آمدند که برای نجات جک تمه کنند، تصویر صورت پرسدند، این حرف‌هایم بود و سر می‌سازد. همه می‌گفتند که تصویر صورت افاتان در مراسم امداد و پذیرش جاش شده است، اسان اینجا به جای شیطنت، این نوجوان باید جان خودش را فک در دستش بگیرد تا جان مردم را نجات دهد. چند روزی در گردن جبران بودم که نتخستین مامورینم میخارده، یک ماشین سواری در یک دره بزرگ در سقوط کرده بود و بین چند فرخ خت برقی افتاده بود.

زبان و خط رسمی مشترک در جمهوری اسلامی ایران

زبان و خط رسمی مشترک در جمهوری اسلامی ایران، فارسی انتخاب شده است. در هر کشوری زبان و خط مشترک برای جلوگیری از زور فرقه و تعدد زبان‌ها در مملکت و مکتوبات رسمی و غیره به وجود آمده است. و این به معنای هیچ زبان برتری با زبان دیگری نیست و در قانون اساسی ایران نیز در اصل پذیرفته شده است. در هر کشوری و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکتوبات و متون علمی و فقهی و ادبی فارسی است و خط پارسی، خط استفاده از زبان‌های محلی در مملوعات و سرانه‌های گروهی و سیاسی استبداد آنها در مدارس، در کتاب‌های فارسی از است. و این چندین دلیل است. فارسی از جهت مصلحت و رسمیت هر کشور، برای سهولت از ارتباطات شهروندان یک کشور است. هر چه عمومی، آموزش و استفاده از زبان‌های دیگر محلی و قومی ایجاد نماند.



حیدر جعفری

اسنلون ماندلا در گذشت، مدت‌ها بود که همه منتظر آن خبر بودند. چندین پش بنوز که حیانت‌انامه داشتند، شایعه خبر مرگش در جهان می‌چاپیدند. بعد که گفتند افاتان این خبر شایعه است، همه با حق شروع کردند تا اسنلوره را مجسد کنند. برای همین نباید به خبر اسنلون ماندلا درگذشت، توجه کرد. ماندلا زنده است و زنده می‌ماند. مگر جهان چند نفس مانند این انسان را به خود دیده است! ماندلا چند نفر در دنیا هستند که در تقویم روزی به نامش یادگار هستند. یکی روز جهانی ثبت شده باشد: ۱۸ جولای روز جهانی ماندلا: روزی که رنگ اسنان‌ها دیگر معنا ندارد، روزی که منادی صلح به گوش می‌رسد، روزی که اسنان‌ها جهان وطن می‌شوند و مرز موطن آنها در قیاسان نقش می‌بندد. مثل همین عکس که در حال حاضر در کنار هرمز دیگریش در راه صلح و آزادی آنگدی، زنده نگه داشته‌اند. از این یادمان‌ها چه کنیم؟ چه در امروز که نیستند، یادمان شامولو کنیم یا آن شعر زیبایش درباره اسنلون ماندلا، از وقتی نبودن سوگ فقدان ماندلا است شعر شامولو لفظی از دهنم نمی‌رود. از ایداسر کسبیا، درباره این شعر شامولو پرسیده: شامولو با زیستن شعر را تجربه کرده بود.

مستندات از صلح در قرن ۲۱ باید بخوانید

این کتاب روایتی است از صلح در قرن ۲۱. در این کتاب، نویسنده به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد و به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد. در این کتاب، نویسنده به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد و به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد.

این کتاب روایتی است از صلح در قرن ۲۱. در این کتاب، نویسنده به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد و به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد. در این کتاب، نویسنده به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد و به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد.

آدم‌برفی‌های داند

این کتاب روایتی است از صلح در قرن ۲۱. در این کتاب، نویسنده به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد و به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد. در این کتاب، نویسنده به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد و به بررسی صلح در قرن ۲۱ می‌پردازد.

ادبیات در سایه امید

توضیح: اصناف - چه آنها که تشکلی رسمی دارند و چه آنها که تشکلی رسمی ندارند - مسائل و موضوعاتشان، از مهم‌ترین مرقله‌های مرتبط با حقوق شهروندی‌اند. تکنیک ادبیات هر مستقی بش و پیش از آن که عنوان صرف باشند، شهروندان جامعه‌اند و مانند شهروندان دیگری از حقوق تریخ‌شده در قانون اساسی برخوردارند. از همین روست که یکی از راه‌های احقاق حقوق شهروندی، پرداختن به مسائل یک صفت و نیازها و کاستی‌های احتمالی آن است. «در حوالی ادبیات» در همین ارتباط است که می‌خواهد کام بردارد. مجموعه یادداشت‌های این ستون می‌خواهند به مسائل صفتی ادبیات داستانی و اهالی آن بپردازند و البته نمی‌خواهند راه‌حل ارائه دهند. چندین معقدن‌ارایه‌ها حل‌های صفتی نیاز به راه‌حلی جمعی در میان اهالی صفت (از هر طیفی) دارد، اما خیال هم نمی‌کنند که حق ندارند یا بشان از آوستر از حقوق‌زهای فرضی و خیالی بگذرانند و بساز خیال نمی‌کنند که حق ندارند و یا بی‌منافع عمومی اهالی ادبیات به میان می‌آید. روابط شخصی و منافع فردی را نادیده بگیرند. در حوالی ادبیات، فرضش بر این است که اهالی ادبیات - بعنوان شهروندان جامعه - تاب و تحمل نقد را دارند و به این سادگی‌ها از کره دروغ دور نیستند و دست به قضاوت‌های اثباتی نمی‌زنند. این ستون نمی‌خواهد تبدیل بسود به تریبون شخصی؛ بنابراین با کامل میل و آغوش باز منتظر یادداشت‌های دستان داستان‌نویس درباره مسائل صفتی ادبیات خواهد بود.

گزارش عملکرد ۱۰۰ روزه آقای رئیس‌جمهوری پیام‌های خوبی داشت. این که قانون باید هم شفاف باشد و هم بالاسر از نظر فرهنگی، شاید بی‌فکرانه بدیهی به نظر برسد، اما حقیقت امر این است که در سال‌های که سبزی شد، گاه این نظر شخصی یک مدیر یا یک مدیر بود که بالاتر از قانون، تکلیف و سرنوشت یک فرد یا پدیده را مشخص می‌کرد. این از افغان حوزه فرهنگ و ادب با همه وجودشان اجاب شده بود. ممنوع‌القول شدن‌ها، معلق شدن‌ها، غیرقابل چاپ شدن‌ها و غیره و غیره گروچه‌ها خاستگاه قانونی داشت و از این جهت در چارچوب قوانین موجود با وجود همه نقدهایی که می‌شود می‌باید وارد کرد، پذیرفتنی می‌نمود، اما گاه چنان متنبی و سلیقه‌ای موضوع برای ما مهم می‌شود و در همین زمان شامولو آزاد می‌شود. درست همان‌طور که برای خود حضور شامولو در جلسه سخنرانی و شعر خوانی به آمریکا سفر کنیم، در پوستین آمریکا بودیم که دانشگاه کمبریج، از ماندلا دعوت می‌کند، ما مراسم استقبال فرودگاه تا حضور ماندلا، پشت تریبون برای سخنرانی در دانشگاه کمبریج، از آن تویزبون تماشا کردیم. حسن خوبی داشتیم چرا که تا شرایط او آشنا و نتوانستیم، محلی تکسید که از زمان آزاد شد، در نتیجه یک ارتباط حسی خوبی پیش آمد و شخصیت و استادی، او همچین سخنرانی‌ای که در این مراسم داشت، به دل شامولو هم نشست. بخ اطلاعاتی هم از زندگی و گذشته او به دست آمده بودیم. ناگهان آن شعر به رسم استند شد. ماندلا بهمین ۳۷ روزه در زمان فارسی کمتر شعرها، فرهنگ درباره مبارزان راه صلح و آزادی سروده کرده است. مانند این شعر «شامولو جان کلام را گفته باشد. در پیش پایانی از شعر چنین آمده است: انه تو تنها خوش‌نشین نفوی ایثاری که عاشقان همه خوشبختان‌اند! تا بنگانه نه انگاری! یا ما به اعتماد سودی ساز کن! ای همسایه دره»

آقای کسی شرمند ایم!

نمی‌دانم چطور بگویم؛ چه بگویم. در فرهنگمان بنام یا از فرهنگ فوتبالی‌مان بسا از نامت و باطنی این تفکرات تا فرقه‌ها شاید بدین مارک تو کبر، گرو، موسس یک گانه بی‌خود، خودمانیم، کسی که این حرف‌ها به گوش می‌رسد، چاره دارم! این فرهنگ ما است! (لالا) اگر فرهنگ اکثریت مردم ایران نباشد، فرهنگ قشر کمتری هم معنی‌یافته‌ها کوله‌پشتی او را از خود جدا نکردیم. کوله‌پشتی او زمانی میخیزد به یاد بانک جتاد بود اما ظاهر سیستم بانک نداشتش فکر کرده و از کار افتاده است. افاتان جاشم: «باشی در یک دفعه و بعد دیگر کار نمی‌دند»؛ وقتی از فکر افاتان بیرون آمدیم، افاتان در بدی برای دانشموس طلب من یکی از نقطه انکا خارج می‌شد و هر لحظه انکا داشتت سقوط کنیم، برای همین چندتامر را رستم و خودم را در هوا باران کردیم تا با فوش باز مرگ را در سینه بگیریم، فکر کنیم تازه در اسماعل صلح شده بودم که یکمرتبه قفل باد بانک نجات افاتان رها شد، باد شده و مثل یک پتیر من را در هوا معلق نگه کرد. افاتان داشتت سکت می‌کردم. افاتان رها باز هم شاملو را که یک مکتوبات نجات نگ داشته بود.